

#از_دموکراسی_بگو:
چه گونه یک هشتگ شکاف‌های درون
اپوزیسیون را آشکار کرد

تدوین: احسان‌پوری

علیرضا قدیمی*



نظارات در حمایت از ساواک در آلمان، یکشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۵ (عکس: [UGC/x.com](https://www.ugc/x.com))

پس از رخداد‌های تلخ دی‌ماه ۱۴۰۴، هم‌زمان با اوج‌گیری منازعات سیاسی میان نیروهای مخالف حکومت، شبکه‌های اجتماعی به صحنه‌ای تعیین‌کننده برای بازتعریف مرزهای گفتمانی و شکل‌دهی به روایت‌های سیاسی بدل شدند. در آن مقطع، بخشی از جریان‌های هوادار پهلوی کوشیدند تصویری یکدست از وضعیت سیاسی کشور ارائه دهند که در آن، بازگشت به نظام پادشاهی با محوریت رضا پهلوی، تنها گزینه‌ی معقول و قابل‌تصور برای آینده‌ی ایران معرفی می‌شد. در این چارچوب روایی، اعتراضات دی‌ماه نه به‌مثابه جنبشی با مطالبات و مشارکت‌کنندگان متکثر، بلکه نشانه‌ای از گرایش عمومی جامعه به این چهره‌ی سیاسی تفسیر شد؛ چنان‌که هر معترض، مخالف‌کلیت نظام موجود انگاشته می‌شد و هر مخالف‌نظام، به‌طور ضمنی در زمره‌ی حامیان پهلوی قرار می‌گرفت. بدین ترتیب، میان «عبور از وضعیت کنونی» و «پذیرش نظام پادشاهی» نوعی هم‌ارزی برقرار کردند.

در واکنش به این دوگانه‌سازی، گروهی از کنشگران سیاسی غیر پادشاهی‌خواه (که عمدتاً گرایش‌های جمهوری‌خواهانه داشتند) با راه‌اندازی هشتگ «#از_دموکراسی_بگو» کوشیدند بر تنوع دیدگاه‌ها درباره‌ی آینده ایران تأکید کنند. هدف از طرح این هشتگ، یادآوری این نکته بود که نقد وضع موجود لزوماً به معنای پذیرش پیشینی هیچ الگوی خاصی از حکومت نیست. این کارزار مجازی که در بهمن ۱۴۰۴ در شبکه‌های اجتماعی فراگیر شد، دعوتی بود به گفت‌وگویی صریح درباره‌ی مفهوم دموکراسی و سازوکارهای توزیع و نظارت بر قدرت در ایران آینده. با این حال، به‌جای آن‌که به همگرایی بیشتر نیروهای مخالف بینجامد، واکنش‌های تند بخشی از هواداران رضا پهلوی را برانگیخت و شکافی عمیق‌تر را آشکار ساخت.

یادداشت حاضر در همان مقطع نوشته شده بود و به دلیل مشکلات ناشی از قطع اینترنت در دو ماه اخیر انتشار آن به تعویق افتاد. آنچه در این یادداشت خواهد آمد، تحلیلی از این واکنش‌ها و دلالت‌های سیاسی آن‌هاست. این تحلیل بر پایه‌ی بررسی حدود یک‌صد واکنش پربازدید به هشتگ یادشده در شبکه‌ی اجتماعی ایکس (تویتر سابق) و با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل مضمونی (تماتیک) انجام شده است. شایان ذکر است که نگارنده در این نوشتار نه با هدف جانبداری از جریان سیاسی خاص، صرفاً کوشیده است این موضوع را با رویکردی پژوهشی و بی‌طرفانه بررسی کند.

الگوی واکنش‌ها: از انکار تا باز تعریف

اگر از سطح جدل‌های پراکنده در شبکه‌های اجتماعی فراتر رویم، واکنش هواداران رضا پهلوی به هشتگ «#از_دموکراسی_بگو» را می‌توان در قالب چند چارچوب گفتمانی نسبتاً منسجم تحلیل کرد؛ چارچوب‌هایی که هر یک بر نوعی روایت مشخص استوارند، از شیوه‌های بلاغی خاصی بهره می‌گیرند و با لحن و بار عاطفی ویژه‌ای همراه‌اند.

نخستین و شاخص‌ترین الگوی واکنش به هشتگ «#از_دموکراسی_بگو»، صورت‌بندی آن در قالب **چارچوب «طردگرایی»** است. در این روایت، هشتگ به‌مثابه «پروژه‌ای وابسته به رژیم» و تلاشی برای تضعیف «اپوزیسیون واقعی» و اخلال در مسیری که «انقلاب» خوانده می‌شد، تصویر می‌شود. بر این اساس، کاربرانی که این هشتگ را طرح می‌کنند، به‌ندرت به‌عنوان کنشگران مستقل و با دغدغه‌ای اصیل درباره‌ی دموکراسی به رسمیت شناخته می‌شوند؛ بلکه اغلب با برچسب‌هایی مانند «نفوذی»، «اصلاح‌طلب»، «چپ»، «استمرار طلب» یا «حامی رژیم» توصیف می‌شوند تا اعتبار سیاسی و اخلاقی آنان زیر سؤال رود. از نظر بلاغی، این الگو بر بی‌اعتبارسازی، حملات شخصی و استفاده از زبان تحقیرآمیز استوار است و به‌جای پاسخ دادن به محتوای نقد، بر زیر سؤال بردن انگیزه‌ها و هویت منتقدان تمرکز دارد. لحن غالب در این واکنش‌ها خشم‌آلود و تدافعی است و نشان‌دهنده‌ی حساسیت بالا نسبت به نقد درونی و نگرانی از به‌چالش کشیده شدن روایتی است که یک جریان یا چهره‌ی خاص را محور وحدت اپوزیسیون می‌داند. این رویکرد القا می‌کند که مشروعیت از همسویی با پهلوی ناشی می‌شود، پس صداهای جایگزین را به حاشیه رانده و به طور بالقوه غیرپادشاهی‌خواهان را از خود دور می‌کند.

دومین الگوی قابل مشاهده، **چارچوب «بازتفسیرگرایی»** است که در آن تلاش می‌شود نسبت میان پادشاهی و دموکراسی به‌گونه‌ای بازتفسیر شود که تعارض میان آن‌ها اساساً منتفی یا کم‌اهمیت جلوه کند. در این چارچوب، تاریخ دوران پهلوی به‌صورت گزینشی بازخوانی می‌شود و بر دستاوردهایی مانند گسترش آموزش همگانی، توسعه‌ی اقتصادی و نوسازی نهادی تأکید می‌گردد تا چنین القا شود که شکل‌گیری

آگاهی سیاسی و طرح مطالبات دموکراتیک امروز، خود محصول آن دوره است و بنابراین پادشاهی نه مانعی برای دموکراسی، بلکه بسترساز آن بوده است.

در امتداد این روایت، مفهوم «پادشاهی مشروطه» به عنوان محور مرکزی برجسته می‌شود. در این چارچوب، کنشگران می‌کوشند خود را «پادشاهی‌خواه» بنامند نه «سلطنت‌طلب»؛ تمایزی زبانی که هدفش فاصله‌گرفتن از تصویر اقتدارگرایانه‌ی سلطنت و تأکید بر قرائتی قانون‌مند و محدودشده از نهاد پادشاهی است. لذا با ارجاع به نمونه‌هایی از پادشاهی‌های مشروطه‌ی اروپایی همچون دانمارک و نروژ، پادشاهی به‌مثابه نهادی عمدتاً نمادین، غیرمداخله‌گر در امر حکومت و سازگار با اصل حاکمیت مردم بازنمایی می‌شود؛ نهادی که در این روایت، نه در تقابل با دموکراسی، بلکه در چارچوب آن تعریف می‌شود. هم‌زمان، رضا پهلوی نه به‌عنوان مدعی اعمال قدرت موروثی، بلکه به‌عنوان یک چهره‌ی نمادین معرفی می‌شود که نقش او هدایت‌دوران‌گذار و واگذاری تصمیم نهایی درباره‌ی شکل نظام سیاسی به رأی مردم از طریق همه‌پرسی است. این رویکرد تصویری می‌سازد که بر اساس آن، یک چهره‌ی وحدت‌بخش می‌تواند به‌عنوان نماد و مظهر آرمان‌های دموکراتیک عمل کند، بی‌آن‌که از همان ابتدا در معرض سازوکارهای کامل نظارت و مهار نهادی قرار گیرد.

سومین الگو، **چارچوب «فوریت‌گرایی»** است، منطقی که هم‌زمان بر دو پایه استوار است: نخست، دوگانه‌سازی میدان سیاست به «ما» و «آن‌ها»، و دوم، تقدم اتحاد فوری حول یک رهبر برای دوران گذار. در این منطق، اپوزیسیون به شکلی دوپاره تصویر می‌شود: «ما» به‌عنوان نیروهای اصیل و خواهان تغییر رژیم که حول پهلوی گرد آمده‌اند، و «آن‌ها» به‌عنوان منتقدانی که با طرح پرسش، ایجاد تردید یا تأکید بر سازوکارهای دموکراتیک، عملاً به تفرقه دامن می‌زنند و ناخواسته یا عمدانه به بقای نظام حاکم کمک می‌کنند. هم‌زمان، این دوگانه‌سازی با وحدت‌گرایی تقویت می‌شود. بر این اساس، هرگونه بحث درباره‌ی ترتیبات نهادی آینده نه یک ضرورت دموکراتیک، بلکه «انحراف از اولویت اصلی»، معرفی می‌شود و هشتگ به‌عنوان عاملی برای انحراف، اتلاف انرژی و حتی کمک غیرمستقیم به بقای رژیم تصویر می‌گردد. از نظر بلاغی، این چارچوب با توسل به منطق «اول سرنگونی، بعد تعیین نظام» و تأکید بر وجود یک

دشمن مشترک تقویت می‌شود و با عباراتی مانند «الان وقت این بحث‌ها نیست» تلاش می‌کند هرگونه اختلاف‌نظر را به تعویق اندازد. هم‌زمان، ارجاع به شعارهای خیابانی مانند «جاوید شاه»، به‌عنوان شواهدی از اراده‌ی عمومی مطرح می‌شود تا جایگاه پهلوی به‌عنوان نماد وحدت و انتخاب طبیعی مردم تثبیت گردد. لحن عاطفی این چارچوب معمولاً با القای حس فوریت، نگرانی و وضعیت اضطراری همراه است. در این رویکرد، انسجام فوری بر برنامه‌ریزی نهادی بلندمدت ترجیح داده می‌شود و در نتیجه، به‌طور بالقوه طرح و بررسی مباحث مرتبط با دموکراسی به تعویق می‌افتد. بدین ترتیب، مخالفت یا حتی پرسشگری نه به‌عنوان بخشی از تکثر طبیعی یک اپوزیسیون دموکراتیک، بلکه به‌عنوان مانعی در مسیر «نجات ملی» بازنمایی می‌شود؛ و سیاست، از عرصه‌ی گفت‌وگوی رقابتی، به میدان انتخابی «صفر و یک»ی فروکاسته می‌گردد.

چهارمین الگو را می‌توان **چارچوب «امنیت‌گرایی»** نامید؛ روایتی که پهلوی را نه صرفاً یک گزینه، که نماد انسجام ملی و ضامن ثبات سیاسی پس از تغییر رژیم معرفی می‌کند. در این نگاه، او تجسم تداوم تاریخی و یکپارچگی ایران است، و انتقاد از او یا نهاد پادشاهی نوعی فاصله‌گیری از «منافع ملی» یا حتی هم‌راستایی ناخواسته با نیروهای «تجزیه‌طلب» قلمداد می‌گردد. بر این اساس، دفاع از پهلوی با پاسداری از تمامیت ارضی و ثبات کشور پیوند می‌خورد و چنین القا می‌شود که پادشاهی می‌تواند همچون «لنگر ثبات»، کشور را در برابر تهدیدهایی چون هرج‌ومرج، پوپولیسم یا فروپاشی سیاسی مصون نگه دارد. از منظر بلاغی، این روایت با قطبی‌سازی همراه است: پهلوی در جایگاه نماینده‌ی «ایران واحد» می‌نشیند و منتقدان به‌ویژه آنان که به تجربه‌های سرکوب یا تبعیض تاریخی اشاره می‌کنند، گاه به «تضعیف وحدت ملی» یا «دام‌زدن به شکاف‌های قومی» متهم می‌شوند. لحن عاطفی این چارچوب اغلب با خشم و اعتراض آمیخته است و مخالفان به «بی‌وطن بودن» یا «هم‌صدایی با تجزیه‌طلبان» نسبت داده می‌شوند. در این میان، روایت‌های متنوع‌تر از جمله تجربه‌های مربوط به محدودیت‌های سیاسی یا مطالبات گروه‌های قومی مانند کردها کم‌تر دیده می‌شوند یا به حاشیه رانده می‌شوند. این رویکرد القا می‌کند که «امنیت

اولویت دارد» و می‌تواند توجیهی برای به تعویق انداختن یا کم‌اهمیت جلوه دادن کثرت‌گرایی باشد.

در کنار این الگوهای غالب، می‌توان از چارچوبی تکنوکراتیک نیز نام برد که هر چند کم‌رنگ‌تر است، اما همچنان حضور دارد. در این رویکرد، از پهلوی به‌عنوان شخصیتی عمل‌گرا یاد می‌شود که قادر است گذار به نظم دموکراتیک را به‌صورت «مدیریت‌شده» و «کارآمد» هدایت کند. این تصویر اغلب در تقابل با جریان جمهوری‌خواه ترسیم می‌شود که فاقد رهبری مشخص معرفی می‌گردد، در حالی که جریان پهلوی خواه دارای رهبری معین و برنامه‌تلقی می‌شود. در این چارچوب، مفهوم دموکراسی عمدتاً به کارآمدی اجرایی فروکاسته می‌شود و پرسش‌های اساسی درباره‌ی توزیع قدرت و سازوکارهای پاسخ‌گویی به آینده‌ای نامشخص واگذار می‌گردد.

خوانشی اجتماعی از یک واکنش سیاسی

در مقام تبیین جامعه‌شناختی چهار چارچوب «طرزگرایی»، «بازتفسیرگرایی»، «فوریت‌گرایی» و «امنیت‌گرایی» به‌مثابه الگوهای غالب واکنش‌ها، پرسش اصلی آن است که چه شرایط و سازوکارهایی سبب می‌شود بخشی از کنشگران سیاسی، طرح بحث درباره‌ی دموکراسی را نه به‌مثابه فرصتی برای گفت‌وگوی سیاسی، بلکه به‌عنوان تهدیدی علیه خود تجربه کنند.

برای پاسخ به این پرسش می‌توان از چارچوب‌های نظری گوناگونی بهره گرفت؛ از مفهوم «وضعیت استثنایی» گرفته تا «نظریه‌ی گفتمان» ارنستو لاکلاو و شانتال موفه، یا «نظریه‌ی هویت اجتماعی» هنری تاجفل و جان ترنر. هر یک از این رویکردها می‌تواند وجهی از مسئله را روشن سازد: منطق تصمیم‌گیری در شرایط اضطراری، چگونگی صورت‌بندی «ما» در برابر «آنها»، یا سازوکارهای روانی-اجتماعی طرد منتقدان. با این حال، در این نوشتار، با اتکا به ظرفیت تبیینی سنت کلاسیک جامعه‌شناسی، به‌ویژه آثار امیل دورکیم و ماکس وبر، از دو چارچوب نظری مکمل استفاده می‌شود: مفهوم «امر قدسی» در جامعه‌شناسی دورکیمی و نظریه‌ی «اقتدار کاریزماتیک» در جامعه‌شناسی وبر.

«به روح پدرم، این اومد روی استیج، زمین میلرزید»*

امیل دورکیم، در اثر کلاسیک خود «صور بنیادین حیات دینی»، نشان داد که جوامع چگونه برای حفظ انسجام خود، قلمرویی از «امور مقدس» را می‌آفرینند و از آن در برابر «امور نامقدس» حراست می‌کنند. از نگاه او، امر قدسی صرفاً به خدایان یا موجودات فراطبیعی محدود نمی‌شود، بلکه هر چیزی که یک جامعه برای بقای خود به آن وابسته باشد به قلمرو امر قدسی راه می‌یابد، از پرچم و سرود ملی تا رهبران نمادین. «توتم» در تحلیل دورکیم، دقیقاً چنین کارکردی دارد: شیء یا نمادی که در عین حال که یک امر مادی و محسوس است (ناسوتی)، حامل نیرویی فرافردی و متعالی (لاهوئی) تلقی می‌شود که از اجتماع سرچشمه می‌گیرد. پرستش توتم، در حقیقت پرستش خود جامعه‌ای است که آن توتم را آفریده است؛ جامعه در قالب توتم، خود را به پرستش می‌گیرد و بدین‌سان انسجام خود را بازتولید می‌کند. این تحلیل، اگرچه درباره جوامع ابتدایی صورت‌بندی شده، اما می‌تواند برای فهم سازوکارهای هویتی در جنبش‌های سیاسی معاصر نیز به کار آید، به‌ویژه آنجا که جمعیتی، برای بقای هویت خود به تقدیس نمادها روی می‌آورند.

در این چارچوب، می‌توان مشاهده کرد که در میان بخشی از هواداران پهلوی، چهره‌ی رضا پهلوی کارکردی فراتر از یک کنشگر سیاسی صرف یافته و به نمادی هویتی بدل شده است. در این سطح، او نه صرفاً یک فرد با ویژگی‌های مشخص، بلکه تجسم مفاهیمی چون «نجات ایران»، «تداوم تاریخی» و «وحدت ملی» تلقی می‌شود. این فرایند را می‌توان نوعی «توتم‌سازی سیاسی» دانست که طی آن، یک شخصیت سیاسی به کانون تمرکز عاطفی و هویتی یک جمع تبدیل می‌شود. در این جا، رضا پهلوی وجهی دوگانه می‌یابد: از سویی، همچون توتم، حضوری محسوس و ملموس دارد (ناسوتی) و از سوی دیگر، حامل آرمان‌ها و امیدهای جمعی‌ای است که فراتر از ویژگی‌های فردی اوست (لاهوئی). جالب آن‌که در این فرایند، خود فرد (با ویژگی‌ها، ضعف‌ها و تصمیماتش) اهمیت ثانوی می‌یابد؛ آنچه اصالت دارد، کارکرد نمادین اوست.

*. نقل قول از شاهین نجفی از حضور رضا پهلوی در کنسرت تورنتو.

در چنین چارچوبی، #از_دموکراسی_بگو از آن رو واکنش‌های تند برمی‌انگیزد که در قامت «تعرض به امر قدسی» ظاهر می‌شود. پرسش از دموکراسی، در این چارچوب، به‌عنوان کنکاش در کارآمدی توت‌م جمعی تلقی می‌گردد؛ اما از آنجا که توت‌م در منطق برخی حامیان رضا پهلوی باید فراتر از نقد و پرسش بماند (چون حامل تقدس جمعی است و تقدس با نقادی روزمره سازگار نیست)، خودِ پرسش‌گری به «هتک حرمت» بدل می‌شود، لذا واکنش خشم‌آلود، واکنش به این تصور است که کسی حریم امر قدسی را نقض کرده است. این‌جاست که می‌توان ریشه‌های عاطفی واکنش‌ها را دریافت: سرمایه‌گذاری عاطفی سال‌ها بر روی یک نماد، هواداران را در برابر هر پرسشی که آن نماد را نشانه رود، به شدت حساس می‌کند. از همین روست که در واکنش‌های بررسی‌شده، حامیان این هشتگ به‌ندرت به‌عنوان کنشگرانی مستقل با دغدغه‌ای اصیل به رسمیت شناخته می‌شوند، بلکه با برچسب‌هایی چون «استمرارطلب»، «نفوذی» یا «چیول» طرد می‌گردند. این برچسب‌ها کارکردی آیینی دارند: آنان که حریم توت‌م را شکسته‌اند، باید از جرگه‌ی «ما» بیرون رانده شوند، زیرا حضورشان در درون گروه، تقدس توت‌م و انسجام جمعی را مخدوش می‌کند. بدین‌سان، مرزهای «ما» در برابر «آنها» بازتولید می‌شود و وحدت گروه، هرچند در اقلیت، حفظ می‌گردد.

این تقدس اما بدون پشتوانه‌ای روایی دوام نمی‌آورد. این‌جاست که باید به شاگرد دورکیم، موریس هالبواکس، و مفهوم «حافظه‌ی جمعی» او رجوع کرد؛ حافظه‌ای که گذشته را نه به‌صورت عینی، که در پرتو نیازها و منازعات حال بازسازی می‌کند. در جریان هواداران پهلوی، این حافظه‌ی جمعی با گزینش رویدادها، همچون برجسته‌سازی دستاوردهای توسعه‌ای و خاموشی در برابر خطرات ناخوشایند آن دوران، همان پشتوانه‌ی روایی را می‌سازد که توت‌م را تقدیس می‌کند و پادشاهی را بسترساز دموکراسی جلوه می‌دهد. از این رو، #از_دموکراسی_بگو نه‌تنها به حریم توت‌م تعرض می‌کند، که حافظه‌ی جمعی گزینشی را نیز به چالش می‌کشد؛ و واکنش تند هواداران، دفاع هم‌زمان از این دو ساحت به‌هم‌پیوسته است.

در کنار چارچوب دورکیمی که به آن اشاره شد، می‌توان با بهره‌گیری از نظریه‌ی «اقتدار کاریزماتیک» ماکس وبر نیز بُعد دیگری از این پدیده را روشن ساخت. اگر در خوانش دورکیمی، شخصیت سیاسی می‌تواند به نماد فشرده‌شده‌ی هویت جمعی بدل

شود، در خوانش وبری می توان پرسید این تمرکز نمادین چگونه به صورت بندی خاصی از مشروعیت سیاسی می انجامد.

در این مقطع، تحلیل شرایط سیاسی و اجتماعی ایران در دهه های اخیر اهمیت می یابد، چرا که در چنین زمینه ای، برای بخشی از نیروهای مخالف، اقتدار قانونی- عقلانی (یعنی مشروعیتی مبتنی بر قواعد تثبیت شده و نهادهای غیرشخصی) فاقد مصداق عینی و تجربه ی زیسته بوده است. این کمبود نهادی به طور ساختاری امکان گرایش به اشکال شخص محور مشروعیت را تقویت می کند. و بر اقتدار کاریزماتیک را نوعی سلطه می داند که بر ارادت عاطفی به ویژگی های استثنایی یک فرد استوار است و در شرایط بحران و بی ثباتی ظهور می یابد؛ موقعیتی که در آن امید به رهایی و تغییر، به جای «رویه»، در «شخص» متمرکز می شود.

در این صورت بندی، مشروعیت بیش از آنکه از برنامه ی تفصیلی یا سازوکار نهادی ناشی شود، از نسبت عاطفی سرچشمه می گیرد. این همان جایی است که تحلیل وبری با خوانش دورکیمی تلاقی می کند: تمرکز هویت جمعی حول یک نماد، می تواند همزمان به تمرکز مشروعیت حول یک شخص نیز بینجامد.

از این منظر، هشتگ «از دموکراسی بگو» را می توان مداخله ای دانست که محور مشروعیت را ولو به طور ضمنی از «شخص» به «نهاد» منتقل می کند. طرح پرسش درباره توزیع قدرت، سازوکارهای پاسخ گویی و ترتیبات نهادی آینده، دعوتی است به استقرار نوعی منطق قانونی-عقلانی در برابر منطق کاریزماتیک. در چنین چارچوبی، واکنش های تند به هشتگ را می توان صورت هایی از دفاع از اقتدار کاریزماتیک در برابر نیروهای عقلانی کننده دانست. این واکنش ها می کوشند یا از طریق طرد نمادین منتقدان، یا با به تعویق انداختن بحث دموکراسی به آینده ای نامشخص، و یا با ادغام صوری پادشاهی در گفتمان دموکراسی، تنش میان شخص محوری و نهادگرایی را مدیریت کنند، بی آنکه قانون مشروعیت به طور کامل از فرد به ساختار منتقل شود.

این مسئله نه محدود به یک جریان خاص، بلکه بازتاب چالشی گسترده تر در سپهر سیاسی ایران است؛ چالشی میان منطق کاریزماتیک بسیج در شرایط بحران و منطق دموکراتیک نهادسازی در افق بلندمدت. فهم این تنش، برای هرگونه آینده پژوهی سیاسی درباره ی ایران، اهمیتی اساسی دارد.